

معرفت شناسی

در آثار میرزا مهدی اصفهانی

نشر نگاه معاصر

عباس شاه منصوری

سرشناسه

: شاه منصور عباس، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور

: معرفت شناسی و آثار مرزا مهدی اصفهانی / عباس شاه منصور.

مشخصات نشر

: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری

: ۲۲۳ ص.

فروست

: دین شناسی از منظر فقاهت؛ ۱.

شابک

: 978-622-6189-47-7

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت

: کتابنامه.

موضوع

: اصفهانی، مهدی، ۱۲۶۴-۱۳۲۵ - دیدگاه درباره شناخت (فلسفه).

موضوع

: اصفهانی، مهدی، ۱۲۶۴-۱۳۲۵ - دیدگاه درباره شناخت (فلسفه اسلامی).

موضوع

: شناخت (فلسفه).

موضوع

: Knowledge, Theory of

موضوع

: شناخت (فلسفه اسلامی).

موضوع

: Knowledge, Theory of (Islam)

رده بندی کنگره

: ۱۳۹۷ ی ۹۵ ۵۵ الف / ۱۳۱۸ BBR

رده بندی دیویی

: ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۵۴۱۵۲

معرفت شناسی

در آثار میرزا مهدی اصفهانی

عباس شاه منصوری

کتابنامه

ناشر: نشر نده معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

ویرایش: باسم الرسام

حرر چینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی)

لیتوگرافی: نو

چاپ و صحافی: ناد

نویت چاپ: یکم، ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۱۸۹-۴۷-۷

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک - واحد ۲ - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

فهرست

۱۱ ۵ پیشگفتار

فصل اول: معرفت‌شناسی خودبنیاد (۲۹)

۲۹	 معرفت‌شناسی عام و مقید
۳۰	 تعریف معرفت‌شناسی
۳۱	 تحلیل معرفت
۳۲	 دیدگاه اندیشمندان مسلمان در تعریف معرفت
۳۳	 علم حصولی و نحوه‌ی دستیابی به آن
۳۴	 علم حضوری
۳۶	 معرفت‌گزاره‌ای نزد اندیشمندان مسلمان
۳۸	 دیدگاه‌های ارائه‌شده در مورد شرط باور
۳۸	 دیدگاه‌های ارائه‌شده در مورد شرط صدق
۳۸	 نظریه‌ی مطابقت
۴۱	 نظریه انسجام
۴۲	 نظریه عمل‌گروانه
۴۲	 دیدگاه‌های ارائه‌شده در مورد شرط توجیه
۴۳	 نظریه‌های درون‌گرا
۴۶	 نظریه‌های برون‌گرا

۴۷	معرفت‌شناسی طبیعی شده
۴۸	معیار معرفت
۵۰	منابع معرفت
۶۲	شکاکیت
۶۶	چکیده فصل

فصل دوم: معرفت‌شناسی خدانهاد (۷۷)

۷۸	عرفت چیست؟
۷۸	تذکره علم و وجدان علم
۸۶	علم انسانی نیست
۸۷	معرفت مستقیم
۸۹	تفاوت علم و عقل
۹۰	معرفت گزاره‌ای
۹۱	معیار صدق
۹۲	معیار توجیه
۹۲	معرفت و باور صادق موّجه
۹۵	ابزار معرفت
۹۵	نفی مفهوم
۱۲۰	نفی استدلال مفهومی و قیاس
۱۳۷	یقین و علم
۱۴۲	فکر، تفکر، استدلال و برهان
۱۴۹	میرزای اصفهانی و منابع معرفت
۱۵۲	معرفت و شکاکیت
۱۵۷	معرفت‌شناسی درجه دوم
۱۵۹	نقدهای میرزای اصفهانی بر معرفت‌شناسی خودبنیاد
۱۵۹	خلط معرفت‌شناسی با حالات روان‌شناختی
۱۶۱	نقد برخی مبانی وجودشناختی معرفت‌شناسی خودبنیاد

۱۶۲	توهم به جای تعقل
۱۶۴	چکیده فصل

فصل سوم: نقد و بررسی (۱۷۱)

۱۷۱	نقد و بررسی روش میرزای اصفهانی
۱۷۱	بیان نقدهای ناظر بر روش میرزای اصفهانی
۱۷۴	تحلیل نقدهای ناظر بر روش میرزای اصفهانی
۱۸۲	نقد و بررسی محتوایی آراء میرزای اصفهانی
۱۸۲	بیان نقدهای ناظر بر محتوای دیدگاه میرزای اصفهانی
۱۸۷	تحلیل نقدهای ناظر بر محتوای علمی دیدگاه میرزای اصفهانی
۱۹۶	بررسی برخی دیدگاه‌های منتسب به میرزای اصفهانی
۱۹۷	بیان برخی دیدگاه‌های منتسب به میرزای اصفهانی
۱۹۸	تحلیل برخی دیدگاه‌های منتسب به میرزای اصفهانی
۲۰۲	بررسی نقدهای مغالطی
۲۰۲	تبیین برخی نقدهای مغالطی
۲۰۳	تحلیل نقدهای مغالطی
۲۰۷	چکیده فصل
۲۰۷	نتیجه‌گیری
۲۱۵	منابع

پیش‌گفتار

و اما میرزای اصفهانی

مردی که میرزای اصفهانی لقب گرفته بود آمد و سخن از بازگشت داشت، سخن از احیاء داشت، سخن از اخلاص در بندگی داشت، سخن از قرآن و عترت داشت، سخن از امام زنده‌ی دوران و سخن از دین داشت. او می‌گفت دین را باید از صاحب دین گرفت و از اندیشه‌های خودبنیادی که بشر خود ابداع نموده تحذیر می‌نمود. او دین را در بیان معارف و گفت‌وگو با عموم مخاطبان‌ش خودبسته می‌دانست و بلکه معرفت و حرکت صحیح را منحصر در همین طریق اعلان نمود. او بر آن بود که با وجود مسیر الهی، رفتن به مسیری غیر آن، ضلالت مبین و گمراهی آشکار است و این مسیر نه بهرین مسأله، که تنها مسیر حرکت و زندگی صحیح است.

میرزای اصفهانی از دو فضا سخن می‌گفت: دو فضایی که در تقابل با هم بوده و پذیرش یکی، نفی دیگری را به همراه می‌آورد. فضای نخست همان فضای آفرینش خداوند تعالی است و اساس و واقعیت زندگی بر آن ابتناء یافته. از چنین فضایی می‌توان به مصالح خدا نهاد تعبیر نمود. در مقابل فضای خدانهاد، فضای خودبنیاد قرار دارد که حاصل توهم و تصور بشر بوده و هیچ حقیقتی در عالم خارج ندارد. در فضای خدانهاد آنچه برای زیستن نیاز است در اختیار انسان گذاشته می‌شود و مخاطبان چنین فضایی کاری جز بندگی نباید انجام دهند. همه‌ی مؤلفه‌های آفرینش از زبان و لغت گرفته تا هدفمندی انسان، تنها با فضای خدانهاد هماهنگ بوده و هر ذره‌ای که خارج از این فضا فرض شود از حقیقت خود خارج شده و به تلاطم در موجودیتش گرفتار خواهد آمد.

در منظر خدانهاد، با آفرینش خداوند، نظام بندگی رقم می‌خورد. نظام بندگی نظامی

دوسویه است که یک سوی آن مولی و سوی دیگرش بنده است. در این نظام، هر کاری جز بندگی مولی، تماماً باطل بوده و سرانجامی نخواهد داشت.

خدای تعالی ناقص نیافرید و در تحقق نظام آفرینش حتی به اندازه‌ی ذره‌ای ناچیز به دیگری محتاج نبود و نیازمندی با خدا بودن خدا ناسازگار خواهد بود. او آفرید و آفرینش را با معرفت همراه نمود. اما این تمام قصه نبود. بندگی مورد نظر خدای تعالی آن نحوه بندگی بود که اختیار و آزادی بندگان نیز در آن ملحوظ بود و بر این اساس، تسلط و قدرتی به بندگان عطا نمود تا با اراده و اختیار خود بدین کار اقدام نمایند. خدای تعالی اگرچه بنا بر خواست تشریف‌اش^۱ برای بندگان مسیری غیر از آنچه خود قرار داده بود نمی‌خواست، اما بنا بر قدرتش که بندگان را عطا کرده بود امکان باز شدن فضایی غیر از آن فضا را نیز مسدود نکرد و این چنین بود که دو مسیر پیش گفته رخ نمود:

۱. مسیر اول: برای تعالی برای خلقت قرار داده بود و بندگان را نیز به طی آن توصیه فرمود و هیچ چیزی را در آن ناقص قرار نداد و سعادت انسان را نیز در گرو همراهی با آن مسیر مقرر فرمود. در این مسیر بنان^۲، گفتیم تنها کار بندگان بندگی است و بس. بنا نهادن هرگونه نظام و اندیشه‌ای در این تریق، خروج از مسیر بندگی و باز نمودن فضایی برای فرار از این حقیقت روشن است. اگر خدا را خدای می‌دانیم و اگر آفرینش کار اوست و اگر خداست که حق تشریع و وضع دارد و در یک کلمه اگر خدا خداست، به جرأت می‌توان گفت همین مسیر تنها مسیر و حقیقت روشن است و هر فضایی که غیر از این فضا گشوده شود، حاصل سوء اختیار و مساوق با هلاکت و نابودی خواهد بود و این همان فضای خدانهاد است.

۲. مسیر دوم که نه مسیر، بلکه باید بیراهه خواندش عریق است که عباد، بنا نهاده و قصد سلوک در آن می‌نمایند، اما از آنجایی که حقیقت آفرینش با چنین نظام‌هایی سازگار نبوده و آفرینش به قلم صنع دیگری رقم‌تکوین یافته است، لذا هیچ‌گاه چنین نظام‌های خودبنیادی، صاحبان‌شان را به منزلی معلوم و مقصدی معهود نمی‌رساند. هرگونه سخنی از هر ساحتی از عرصه‌های زیست آدمی در این فضا، سخنی بی‌مبنا و غیر منطبق با واقع خواهد بود؛ اخلاق، علم، عقل، دین، حقوق و مسائلی از این دست مادامی که تراوش یافته از چنین فضایی باشد اموری نسبی خواهند بود که با تغییر ناظر، تغییر اساسی می‌یابند و نهایتاً هیچ مبنا و مأمن و ریشه‌ای برای توجیه هیچ فرآورده‌ای در این نظام خودبنیاد باقی نمی‌ماند.

بدین ترتیب در کنار فضای خدانهادی که آفرینش بر آن ابتناء یافت، فضایی خودبنیاد نیز شکل گرفت که اگرچه ممکن بود در واژه‌ها میان دو فضا اشتراکی باشد، اما مدلول آن‌ها

کاملاً متغایر و غیر همسان است. در نظام خدانهادهای تمام امور در دست خداوند بوده و آفرینش، هدایت، نحوه‌ی هدایت و نظایر این‌ها در حیطه‌ی حکمرانی اوست و غیر او از ورود در این عرصه‌ها عاجزند. مخاطبان فعل الهی پس از انفعالشان در مقابل معرفت و هدایت، تنها وظیفه‌شان گردن نهادن به معرفت اعطایی و به جا آوردن لوازم آن است، که همان بندگی است. و بنابراین هیچ جایگاهی برای ساختن و بنا نهادن باقی نمی‌ماند.

فضای خودبنیاد اگرچه فضایی غیر از فضای خدانهادهای است، اما در اساس و مبنایش متکی به فضای خدانهادهای است. هرگونه فعل، انفعال و حرکتی در فضای خودبنیاد فرع بر قدرت الهی است که خدای تعالی در آفرینشش تعبیه فرموده، اما سوء اختیار بندگان موجب رخ دادن افراطی غیر از آنچه مرضی اوست می‌شود و این‌گونه است که خودبنیادی شکل می‌گیرد. اگر خدای تعالی علم و قدرتی عطا نمی‌فرمود و فضای زندگی را به گونه‌ای قرار نمی‌داد که انسان بتواند سخن بگوید، غذا بخورد، مهر بورزد، اندیشه کند و نظایر این‌ها، آنگاه فضای خودبنیاد هرگز ایجاد نمی‌شد. بنابراین فضای خودبنیاد اگرچه مخالف با رضای خداوند و فضای خدانهادهای است، اما متکی بر همان فضای خدانهادهای الهی است و بدین‌گونه ایجاد فضای خودبنیاد سبک از سلاطه و قدرت الهی نمی‌کاهد و برخلاف آن نیست.

افعالی که در فضای خودبنیاد شکل می‌گیرد ناگزیر داشتن مبنا است و در این فضا، قدرتی بر بنیاد نهادن هیچ بنیانی که همخوان با خلقت باشد وجود ندارد. و این خود دلیلی بر بی‌بنیادی چنین فضایی و اصالت فضای خدانهادهای است. خدانهادهای اما همه‌ی امور به یک ریشه‌ی قوی و استوار که همان اصل آفرینش است بر می‌گردد. همه امور به بندگی خدای تعالی ارجاع می‌یابد و این چنین است که امور نظام می‌یابند.

اگر قرار بر آن شد که از فضای خدانهادهای سخنی بر زبان راند جز توصیف صاحب فضا را نمی‌توان واقعی نهاد و جز تکلم به همان کلام نمی‌توان سخنی بر زبان راند. البته چنین اخباری نه تکرار کلماتی بی‌معنا، بلکه لب‌گشودن به گزارشی عالمانه است که از سوی عالمی بی‌نظیر که خود خالق است و اخبارش ناظر بر واقعیت عالم هستی است صدور یافته و هر واژه علامتی خواهد بود برای دلالت بر فضای عالم واقع و متذکر شدن به این فضا. بر این اساس، فهم و آگاهی و ازدیاد آن نیز درگرو ماندن در همان فضای خدانهادهای است و خارج از آن حتی نمی‌توان معرفتی کسب نمود تا در گام‌های پسین به توانایی بر حرکت نائل آمد.

اندیشمندانی که به فضای خدانهاد پایبند است در گفت‌وگو با اندیشمندان فضای خودبنیاد با نشان دادن تناقض درونی دیدگاه‌های آن فضا، ناستواری چنین اندیشه‌هایی را آشکار ساخته و در قدم دوم، آن‌ها را متذکر به معرفت خدانهادشان کرده و بندگی را یادآور می‌شود و البته همیشه توجه دارد که در متذکر ساختن مخاطبانش به معرفت فطری به سوی توصیف و تشبیه و مفهوم سازی نلغزد.

چرا میرزای اصفهانی؟

پایبندی به فضای خدانهاد موجب می‌شود که بندگان پیش از هر چیز به مرسلین الهی رجحان نموده و از آن‌ها کسب تکلیف و تنور در اندیشه‌ی خود نمایند. در این میان، تلون اندیشه‌های گوناگون، برخی جاذبه‌های زودگذر فضای خودبنیاد می‌تواند موجب غفلت از فضای خدانهاد را فراهم آورده و مسیر حرکت آدمی را ناهموار سازد. در چنین شرایطی است که تذکرات اوصیاء علیهم‌السلام و علمای راستینی که در مسیر احیای امر انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام گام برمی‌دارند می‌توانند رافع این غفلت و مذکر انسان به حقیقت زندگی باشد. میرزای اصفهانی به عنوان فقیه که فضای خدانهاد سخن می‌گوید، می‌تواند نماینده‌ی مناسبی از چنین فضایی بود. آثار برجای مانده از ایشان می‌تواند ما را با چنین فضایی بیشتر آشنا سازد و البته این خود میرزای اصفهانی است که ما را متوجه چنین فضایی ساخته و اینک ما می‌توانیم با تذکرایشان از فضای خودبنیاد خارج شده و به روشنایی و هدایت فطری خود متذکر شویم. میرزای اصفهانی مذکر بندگان فضای خدانهاد را انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام دانسته و قائل است در زمانی که از ظهور این حضرمین در جامعه محروم هستیم باید به آثار برجای مانده از آن‌ها رجوع کرده و از این مصدر به بررسی اندیشه‌ی خود همت گماشت. بر این اساس، میرزای اصفهانی به عنوان فقیهی که رجحان می‌شود که قرار است مخاطب خود را مستقیماً به محضر متون دینی برده و از آن سرچشمه سیرایشان نماید، لذا توجه ما به میرزای اصفهانی در واقع توجه به معارف الهی است که از سوی انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام برای مخاطبین ارائه شده است. میرزای اصفهانی با اصل قرار دادن متون دینی بر آن است که از همان نقطه‌ی ابتدای اندیشه‌ی دینی و بدون آغشته نمودن تفکر خود به اندیشه‌های خود بنیاد باید به کسب معرفت پرداخت.

تفکر خودبنیاد حتی آنگاه که به سوی فهم متن دینی قدم برمی‌دارد نمی‌تواند از خودبنیادی‌اش فاصله گیرد. اندیشمندان این فضا ابتدا چارچوبی را پیش نهاده و سپس به استفاده از متون دینی گام برمی‌دارند و حال آنکه چنین چارچوب‌هایی نه تنها ابزار مناسبی

برای فهم سخن دین نیستند، بلکه موجب انحراف و دوری از فهم متون دینی نیز می‌شوند؛ چرا که اتخاذ هر چارچوبی فرع بر پذیرش مبادی و مبانی خاصی است و همین مبانی و مبادی هستند که منجر به فهمی می‌شوند که هیچ‌گاه مقصود صاحب متن نبوده است. چنین قالب‌هایی که در اندیشه‌ی خودبنیاد مبنای قرار می‌گیرند یا منظور دین بوده است و یا مقصود نبوده. اگر مقصود نبوده باشد که انحراف از مراد الهی تردیدناپذیر است، اما اگر مطلوب بوده باشد و صاحب متن آن را به فهم مخاطبین واگذار کرده بود یا چنین عملی به نقض اصل حجّت فارآمده است. توضیح این مطلب آنکه اگر خدای تعالی با ارسال متن، قصداً حجّت داشته باشد و از سویی راه فهم متن را به اذهان متفاوت و مختلف واگذار کرده باشد دو حالت وجود دارد؛ یا این چارچوب‌های خودبنیاد و متفاوت حجّت دارند و یا ندارند؛ اگر حجّت داشته باشند که بطلانش روشن است و اگر حجّت داشته باشند لازمه‌اش تن دادن به نسبت بر پذیرش تمام دیدگاه‌های متناقض و مختلف است که در این صورت سخن گفتن از خدا متن دین، فهم و هیچ چیز دیگری معنا نخواهد داشت.

ممکن است اشکال شده باشد که چرا بر نفس را بر تکثر چارچوب‌ها نهاده‌اید و حال آنکه با چارچوبی واحد می‌توان از این اشکالات رها مانده. در پاسخ می‌گوییم: به راستی آن میزان و چارچوب واحد کدام است؟ اگر این میزان واحد را باید در میان اندیشمندان غرب جست‌وجو نمود که خود آن‌ها به عدم وجود چنین میزان متفق‌علیهی اذعان دارند و اگر میزان گم‌شده را باید از اندیشمندان مسلمان طلب نمود، از همه اختلافات عدیده در این فضا چنین امیدی را بر باد می‌دهد. کدامین دلیل محکم‌تر و معتبرتر و ابعیت موجود می‌تواند گواه بر پذیرش ادعایی باشد؟ و واقعیت موجود حاکی از آن است که امر روشن و ثابتی میان اندیشمندان وجود ندارد تا بتوان آن را معیار و میزان و پایه‌ای برای حکم فکری قرار داد.

ممکن است گفته شود که اگرچه تاکنون چنین امر ثابتی وجود نداشته است، اما دلیلی بر نفی کلی آن نمی‌توان اقامه نمود و چه بسا بالاخره بتوان با تفکر و اندیشه به همین میزانی دست یافت. در پاسخ به چنین اشکالی نیز می‌گوییم بر فرض پذیرش این دیدگاه و تنزل از مبنای خود که قائلیم خارج از فضای خدانهاد هیچ‌گاه نمی‌توان به معیار و میزان ثابتی دست یافت، لازمه‌ی این سخن آن است که خدای تعالی از یک سوی اراده هدایت داشته و از سویی دیگر زمان بسیار طولانی به درازای عمر بشر فعلی، آدمیان را مهمل نهاده و بقیه عمر بشر را نیز بر اقامه و اگر بنا نهاده باشد.

تاریخ دور و دراز اندیشه‌ی خودبنیاد گواه آن است که اندیشمندان این عرصه دائماً

سعی‌شان بر آن بوده که هر سخن و معرفتی را در حدّ چارچوب‌هایی که فرآورده‌ی حواس است تنزل دهند تا بدین طریق به توصیف آن توفیق یابند؛^۲ گاهی این موازن به دست ارسطوپی‌ریزی شده و مقولات عشر متولد می‌شود، گاهی با چرخشی معرفت‌شناسانه به دست کانت، مفاهیم دوازده‌گانه فاهمه طرح می‌شود و گاهی نیز نگاهی پوزیتیویستی در پس این مقولات قرار می‌گیرد و گاهی نیز تفکری دیگر.

خلاصه آنکه در تفکر خودبنیاد و در مقام توصیف و اندیشه‌ورزی، معرفتی خارج از مقولاتی که خود طرح‌ریزی نموده‌اند باقی نمی‌ماند و با تنزل دادن هر معرفت خارج از سوله‌ای به قالب همین مقولات تصویری و مفهومی، آن را از حقیقتش تهی می‌نمایند؛ چنان‌که در سخن گفتن از خدای تعالی نیز همین رویه حاکم بوده و سعی می‌شود ابتدا مفهومی از خداوند ساخته شود و بعد تمامی مباحث حول آن مفهوم بچرخد. حال آنکه وقتی به دین‌رمتون^۳ مبنی بر مراجعه می‌کنیم چنین توصیفی برای خداوند هیچ جایگاهی نداشته و از چنین تصوراتی^۴ بی‌نیازی می‌شود و متون دینی در قدم نخست سعی بر ازاله‌ی هرگونه مفهوم و تصویری از خداوند محال‌بان غافل خود دارد. این چنین است که در معارفی که بشر از سوی خود برای خداوند تعالی طرح‌ریزی می‌نماید با آنچه معروف فطری اوست و متون دینی به آن متذکر می‌شوند همیشه تضاد و تناقض و تشکیک وجود داشته است. برخلاف چنین نگاهی، میرزای اصفهانی بر آن است که در دست‌یابی به معارف دینی باید از همان ابتدا با اتکاء بر خود متون آغاز نمود و راه را از خودی کرد. اگر با دین شروع کنیم آنگاه همه‌ی مفاهیم و واژه‌ها نیز با هم سازگار خواهند بود و در بیان صورت هیچ‌گاه از تناقض و ناسازگاری‌های نخواستیم داشت.

این تذکر میرزای اصفهانی ممکن است این توهم را ایجاد کند که ایشان نیز همچون اهل حدیث با مرجعیت دادن محض به متون دینی به مشکلات این سه‌گانه فکری دچار می‌شود؛ مطمئناً کسی که ابتدای اندیشه‌ورزی را بر متون دینی قرار می‌دهد باید به این سؤال پاسخ دهد که چه چیزی موجب حجّیت متون دینی می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال یا باید خود متن دینی و یا چیزی غیر آن را علّت چنین مرجعیتی قرار داد و هر کدام از این دو پاسخ با مشکل مواجه است؛ اگر خود متن دینی را حجّت بر رجوع به متن دینی بدانیم با مشکل دور معرفتی مواجه‌ایم و اگر چیزی غیر از متن دینی را مرجع قرار دهیم از ادعای خود مبنی بر مرجعیت متون دینی عدول نموده‌ایم. اما میرزای اصفهانی در رجوعش به آیات و روایات، هیچ‌گاه به این مشکل گرفتار نمی‌آید؛ چرا که در رجوعش به متون دینی بر فطرت تکیه دارد

و با این تکیه‌گاه در مراجعه به متون دینی با مشکل دور مواجه نمی‌شود و از این منظر، متون دینی مذکور ما به معرفت فطری بوده و ما را از درافتادن به خطاهای معرفتی در امان نگاه می‌دارد.

آنچه گفته شد ما را به حاصل اساسی تفقه میرزای اصفهانی رهنمون می‌سازد و آن این که تنها یک روشنائی و معرفت و هدایت وجود دارد و آن همان هدایتی است که خدای تعالی برای بندگان آشکار نموده است. سیره‌ی تربیتی انبیاء و اوصیاء^۳ نیز همین گونه بوده و این ذوالمقدمه^۴ در بیان معارف الهی هیچ‌گاه از محصولات اندیشه‌های بشری استغناء نکرده و بدون هیچ پیش‌فرض ابداعی و خودبنیادی با مخاطبان خود سخن گفته و آن‌ها را متوجه پیام درآمده‌اند؛ همان پیامی که گرد غفلت را از معرفت فطری آن‌ها می‌زداید و آن‌ها را برای پیر در مسیر زندگی واقعی ره می‌نماید.

معرفت فطری^۵؛ اساس «پیش‌در» میرزای اصفهانی

نکته اساسی که در تمام آثار عالم میرزای اصفهانی مشهود است، نقشی است که ایشان برای «فطرت» قائل است. فطرت از آن منظر همان معرفت نخستین و ابتدایی بشر در بدو خلقت است که توسط خدای تعالی به انسان ارزانی می‌شود؛ چنان‌که در کتب لغت نیز واژه «فطرت» به معنای شروع کردن و پدید آوردن شیء به کار رفته است.^۶

خداوند تعالی همراه با خلقت، بشر را بر معرفت یزفه^۷ اور ساخته است و بنابراین اساس خلقت با معرفت همراه بوده و کار ما در این بسرفقه^۸ چشم‌گشودن و عمل نمودن به علم و آگاهی موجود است. بر این اساس، هر دیدگاهی که بخواد از انسان‌های موجود فراتر رفته و به تخیل و تصویرپردازی و بنا نهادن دیدگاه بردارد، در واقع از حقیقت بی‌خارج شده و در حالی که همراه با معرفت است، معرفت خود را وانهاده و بر آن است که خود به بنیاد معرفت اقدام نماید. میرزای اصفهانی متذکر می‌شود که از آنجایی که چندین کاری با حقیقت خلقت و واقعیت زندگی سازگار نیست هیچ‌گاه نتیجه‌بخش هم نخواهد بود. وی قائل است که فعالیت‌های بشر بر معرفت فطری ابتناء یافته و با چنین بنیانی است که امور زندگی بشری جریان دارد:

ولا یخفی انّ التذکر الی الحرمة عین إبقاء البشر علی المعرفة البسیطة بقدرتهم وإختیارهم و ضروریة حسن أفعالهم وقبحها واستحقاق الثواب والعقاب علیها، و علیه أساس معاشراتهم حتّی مع الحيوانات و هذا هو الشریعة الفطریة.^۹